



آیت‌الله شهید حاج سید محمدتقی فقیه احمدآبادی ^{رحمته} صاحب کتاب گرانسنگ «مکیال‌المکارم» و جد بزرگوار آیت‌الله سید محمدباقر ابطحی ^{رحمته} از علمای شاخص اصفهان بوده که در سال ۱۳۴۸ قمری و در ۴۷ سالگی به توطئه یکی از سران فرقه ضالّه بهائیت و یهودیان در اصفهان با سمّ به شهادت رسید.

- حیات و تحصیل**

ایشان به سال ۱۳۰۱قمری در اصفهان متولد و در بیت تقوا و اجتهاد رشد و نمو نمود. پدرش سید میرزا عبدالرزاق ملقب به افتخارالدین از مجتهدین اصفهان و در صداقت و صفا معروف بود. سید محمدتقی به‌تبعیت از اجداد پاکش، خود را در مسیر علم‌اندوزی قرار داد و مقدمات تا اجتهاد را در محضر علمای فاخر و عالی مقام اصفهان طی نمود. شاگردی او در محضر آخوند کاشی شمیم سیر و سلوک و مقامات معنوی را در ایشان تقویت می نماید. مسجد مرقد مطهر سید اسماعیل ^{رحمته} اصفهان محل اقامه جماعت ایشان بوده است. در میان اساتید ایشان نام آیت‌الله سید ابوالقاسم دهکردی که اجازه اجتهاد و روایت او گرفته، شیخ عبدالکریم جزی که اجازه روایت از او گرفته، سید میرزا اسدالله، سیدمحمود حسینی گلشنادی اصفهانی در ادبیات عرب و حاج آقا منیرالدین بروجردی اصفهانی و حاج میرزا بدیع درب امامی می‌درخشد.

- مکیال‌المکارم و دیگر آثار**

آیت‌الله شهید، در دوران عمر کوتاه، اما پربرکنش حدود هفده جلد کتاب و رساله نوشته که از میان آنها چهار اثر پیرامون حضرت بقیةالله ^{رحمته} و غیبت و انتظار می‌باشد. آورده‌اند که ایشان در ده‌سالگی شرحی بر نصاب الصبیان و در پانزده سالگی کتاب «ایضاح الشبهات» و در بیست و پنج سالگی کتاب «ابواب الجنات فی آداب الجمعات» را نوشت. «مکیال المکارم» فاخرترین اثر قلمی آیت‌الله احمدآبادی است که در موضوع حضرت مهدی ^{رحمته} و وظایف منتظران و دعا برای آن وجود شریف به نگارش در آید.

- ماجرای نگارش مکیال المکارم**

خود ایشان ماجرای نوشتن مکیال المکارم را چنین تعریف می‌کند:
...تا اینکه کسی را در خواب دیدم که با قلم و سخن نتوان او را توصیف نمود. کـــه با بیانی

روح‌انگیز فرمودند:این کتاب را بنویس و عربی

هم بنویس و نام او را بگذار «مکیال المکارم فی فوائد دعا للقاظم» به دلیل مشکلات زندگی تا مدتی نتوانستم کتاب را بنویسم تا اینکه در سفر حج مبتلا به وبا شدم و آن زمان با خدا عهد کردم که وقتی خوب شدم کتاب را به اتمام برسانم که چنین شد. این اثر به شهادت صاحب‌نظران از نظر جامعیت و بهره‌گیری از علوم عقلی و نقلی و استفاده از آیات و روایات کم‌نظیر می‌باشد.

آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی درباره این کتاب فرموده‌اند: این کتاب، یکی از بهترین و جامع‌ترین کتاب‌ها در موضوع مهدویت است که در نوع خود بی‌نظیر و نسخه بهترین ارتباط با ناحیه مقدسه و دعا برای آن حضرت است و سزاوار است همه از آن استفاده کنند و امام‌شناسی خود را به وسیله آن تکمیل کنند.

- خصوصیات شهید**

ارادت زیادی نسبت به خاندان رسالت داشت، در ساعات فراقت برای حضرت حجت ابیاتی می‌سرود و تخلص او «تقی» و گاهی «شرعی‌زاده» بود. در کنار شوق ادبی و شعری، دارای خط نیکویی بود.

- کیفیت شهادت**

درباره کیفیت شهادت این عالم وارسته آمده است: سید شهید به علت کسالت در بیمارستان عیسی‌بن‌مریم ^{رحمته} اصفهان بستری شدند. شب ۳۵ رمضان، متصدی بیمارستان که از سران فرقه ضاله بهائیت بود، همه بستگان آن مرحوم را از اتاق بیرون کرده و سعی که در استکان داشته را به ایشان خوراند. اطرافیان از پشت دراتاق شنیده‌اند که سید پیوسته صدا می زد: «حییبی یا حسین...».

حشره‌الله مع اولیائه.

طلایه‌داران محراب و منبر / ۱۷

خدمت‌گزار مخلص

اهل بیت علیهم‌السلام

و مبلغ خستگی‌ناپذیر

مرور اجمالی به خدمات تبلیغی، اجتماعی و علمی عالم ربانی

و خدمت‌گزار مخلص اهل بیت عصمت و طهارت ^{علیهم‌السلام}

و الگویی کم‌نظیر در خدمت‌رسانی بی‌منت به مردم

آیت‌الله سیدمحمدباقر ابطحی اصفهانی ^{رحمته‌علیه}

آیت‌الله سیدمحمدباقر ابطحی در محراب و منبر

مسجد، مسجد امام زمان ^{رحمته‌السلام} است. او بلند شد و ۱۰۰ تومان برای مسجد داد و کف مسجد را تعمیر کرده و نماز جماعت را در آن جا شروع کردیم و خوشبختانه خانم رئیس شهربانی و خواهر شهردار هم به من ارادت پیدا کرده بودند و از این جهت، حمایت مسئولان را برای خودم جلب کردم و احداث سینما را متوقف کردم. بهایی‌های آباده شروع به اذیت و آزار کردند و هر روز گوشه به گوشه مسجد را آلوده به نجاست می‌کردند و من هم هر روز آن را پاک می‌کردم. بعد از پایان دهه آخر صفر، به قم برگشتم و موضوع را به آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^{رحمته‌علیه} گزارش دادم. ایشان به من مأموریت داد، به آباده باز کردم و مسجد را بسازم. وقتی به عنوان نماینده رسمی آیت‌الله‌العظمی بروجردی وارد آباده شدم، استقبال خوبی از من به‌عمل آمد. در جمع مردم سخنرانی کردم و با کمک مردم، امتیاز احداث سینما را لغو و مسجد را از دست بهایی‌ها درآورده و به کمک امام زمان ^{رحمته‌السلام} آن را به‌شکل آبرومندی احداث و آباد کردم.

۱.احداث حمام‌های عمومی
کار تبلیغی را جلو بردیم و بعد متوجه شدم که بهائیت در آباده، تبلیغات و نفوذ زیادی دارد؛ به‌خصوص در روستاهای آباده رشد چشم‌گیری یافته و متأسفانه با مردم مسلمان و مؤمن، حمام مشترک داشتند. در راستای وظیفه تبلیغی‌ام، مراتب را به آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^{رحمته‌علیه} گزارش کردم. آن مرجع بزرگ و موقعیت‌شناس که خطر بهائیت را می‌دانستند و آنان را عامل انگلیس پلید می‌شناختند و آنان را مانند وهابیت، دو تیغه یک قیچی برای نابودی اسلام می‌دانستند، فرمودند: نباید اجازه دهیم این فرقه ضاله رشد و توسعه پیدا کند و این، وظیفه و مسئولیت سنگین ماست و شما هم در آن منطقه وظیفه خطرین انجام دهید و این خطر بزرگ را از مسلمانان و مؤمنان آن منطقه کم کنید و دفع نمایید. نگران نباشید که امام زمان ^{رحمته‌السلام} حامی شماست. به هر تقدیر در چند روستا که بهایی‌ها بودند حمام مسلمان‌ها را جدا کردند تا متوجه باشند که از جرکه اسلام و مسلمانی خارج‌اند و هیچ قرابتی با اسلام و مسلمین ندارند و اعضای این حزب انگلیسی، نجس و یک آفت بزرگ برای اسلام و تشیع و مکتب اهل بیت ^{رحمته‌علیه} است و تأکید کردیم تا معاملات و رفت و آمد خود را با آنها قطع کنند و پس از آن با آن‌ها وارد مباحث علمی و دینی شدم که قطعاً از عوامل قهری بهتر جواب می‌داد. با عنایت امام عصر ^{رحمته‌علیه} بسیاری از آنان به دامن اسلام و مکتب اهل‌بیت ^{رحمته‌علیه} با ایمان و اطمینان بازگشتند و عده‌ای هم به دیگر شهرها رفتند و معدودی هم در خفا ماندند؛ اما حربه قدرت و تبلیغ از آن‌ها گرفته شده و خطر از منطقه دور گشت.

- ۴.داستان ساخت منبر**

وی در این باره می‌گوید: من ظهرها در مسجد امام حسن ^{رحمته‌علیه} آمده که در جای مهمی قرار داشت، منبر می‌رفتم. این مسجد مخروبه و منبر آن فرسوده بود. روزی در اثنای بحث علم امام گفتم: ای امام حسین ^{رحمته‌علیه} این صدای منبر شما است که در حال شکستن است؟ ای امام حسین ^{رحمته‌علیه} این مسجد منبر می‌خواهد. کسی بلند شد و گفت: مردم! خجالت بکشید! برای منبر امام حسین ^{رحمته‌علیه} کمک کنید. مردم پول کمی جمع کردند و کیسه پول را روی پله منبر گذاشتند. من دیدم یک



مقدار پول خرده جمع شده که کفایت نمی‌کند. فکر کردم که باید عملی را انجام دهم تا آن‌ها را بیدار کنم و کمک بیشتری کنند؛ لذا کیسه پول را پرت کردم به طرف مردم و با عصیانیت گفتم: مردم! خجالت نمی‌کشید برای امام حسین ^{رحمته‌علیه} پول خرده می‌دهید؟ ناگهان زنی بلند شد و گفت: من یک درخت تنومند و خشکیده صدساله گردو دارم که آن را اهدا می‌کنم برای ساخت منبر. همین الان دستور دهید آن را ببرند و بعد مردم پول زیادی جمع‌آوری کردند. بعداز مدتی به ما خبر دادند که منبر ساخته شده است. پیش خودم گفتم باید طوری عمل کنم که این منبر با عظمت به مسجد آورده شود. با هماهنگی، هیأت‌ها را با لباس سیاه و پرچم و علم به مسجد امام حسن ^{رحمته‌علیه} آوردم و در روز پنجشنبه هیأت‌ها منبری از سمت تجاری مثل تابوت سر دست گرفتند و با نوحه‌خوانی و سینه‌زنی به طرف مسجد امام حسن ^{رحمته‌علیه} آوردند. بازار تعطیل شده و شوری بپا شد. وقتی منبر را در مسجد گذاشتند، رفتم روی پله اول منبر و بلند گفتم: آمین! رفتم روی پله دوم و بلند گفتم: آمین! روی پله سوم هم بلند گفتم: آمین و ایستاده گفتم: ایها الناس! پیامبر اکرم ^{رحمته‌علیه} اولین بار که منبرشان در مسجدالنبی ساخته شد و روی پله‌ها می‌رفتند، آمین گفتند. وقتی اصحاب از حضرت سؤال کردند که چرا آمین می‌گویید؟ پیغمبر ^{رحمته‌علیه} فرمود: جبرئیل دعا کرد و من آمین گفتم و آن‌گاه با خواندن خطبه به مردم گفتم: ای مردم! همت کنید این مسجد ساخته شود. باز همان خانم زمینی را اهدا کردند که با اجازه آیت‌الله‌العظمی بروجردی آن زمین را فروختم و با کمک‌های مردمی مسجد را تجدید بنا کردم.

- ۵.رود به اقلید فارس**

آیت‌الله ابطحی در همراه ۱۳۳۶ شمسی برای رسالت تبلیغی به‌صورت کاملاً ناگهانی وارد اقلید فارس شد که این ورود و اقامت منشأ خدمات فراوان تبلیغی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و عمرانی آن منطقه گردید. وی درباره چگونگی ورود خود به اقلید می‌گوید: وقتی به محل سوار شدن ماشین رسیدم، دیدم تنها ماشین‌های اقلید آماده حرکت هستند به راننده سفارش کردم که مرا در آباده پیاده کند؛ اما در ماشین خوابم برد و راننده فراموش کرده بود که مرا بیدار کند. شب به اقلید رسیدم و متوجه شدم بجای شهر مقصد به اقلید آمده‌ام و اکنون سه اتفاق افتاده: ۱. خواب‌کوتا



من در نزدیکی آباده ۲. فراموشی راننده ۳. سر در آوردن من از اقلید که بعدها متوجه شدم، همه این‌ها به‌اراده و خواست خدا بود. به ذهنم خطور کرد، بهتر است به منزل حاج شیخ احمد مصطفوی بروم. به‌اتفاق یک بزرگی به منزل ایشان رسیدم؛ اما کسی در خانه نبود که شخصی رسید و گفت: امشب عروسی یکی از اقوام ایشان به—نام سیدمحمود مهدوی است که از اجله سادات معروف اقلید است و ایشان آن جاست. ما هم به آن‌جا رفتیم. همه به ما احترام کردند. اقلیدی‌ها به سادات احترام خاصی قائل هستند. من جریان مأموریت و نمایندگی مرجعیت و سرداروردن از اقلیم و معرفی خود را به آن‌ها گفتم که جمع حاضر بیشتر شیفته من شدند. برخی از حاضران گفتند: بازار کسب و کار ما واقعاً کساده است. شما سید و اولاد پیامبر ^{رحمته‌علیه} و عالم و روحانی هستید. دعا کنید که خداوند به کسب و کار ما رونق بدهد. گفتم: چشم دعا می‌کنم و خداوند هم فرمان به دعا داده و ضمانت استجابت هم داده؛ اما در خود محل بازار روضه سید الشهدا و ائمه هدی ^{رحمته‌علیه} را بخوانید و حرکت اجتماعی کنید و از خداوند کمک بخواهید که خداوند سبب‌ساز است. گفتند حالا که این‌طور است، خود شما فردا را در اقلید بمانید و یک روضه در بازار بخوانید تا با عنایات خداوند و نفس شما که ذریه حضرت زهرا ^{رحمته‌علیه} هستید، مشکلات ما حل شود. من قبول کردم و شب را به منزل حاج شیخ احمد مصطفوی رفتم.

- ۶.منبری سرنوشت‌ساز**

صبح برای خواندن روضه به قصد رفع کسادی بازار راهی بازار شدم و دیدم، بازار را فرش کرده و جمعیت هم آمده‌اند تا منبر و روضه طلبه تازه‌وارد بشنوند. منبر رفتم و مطالب جدید و تازه‌ای را گفتم که خیلی در مردم اثر کرد و هنگام خواندن مصیبت هم شیون مردم بلند شد و یک حال و هوای خاصی به وجود آمد و بالاخره آن منبر سرنوشت ما را با اقلید گره زد. مردم و فرهنگیان آن زمان را مخاطب ساختم و گفتم: اگر فقر و ناداری و بی‌کاری در شهر شما وجود دارد، اولین مسئولیت آن متوجه شماست. بچه‌های این مردم با اخلاص و صفا را خوب تربیت کنید و خوب درس بدهید و سعی کنید، آن‌ها را به یک جاهایی برسانید تا دکتر، مهندس، معلم و... شوند. اگر به دنبال کار و صنعت و علم و فرهنگ بروید و آن را با کشاورزی و دامپروری عجین کنید، آن وقت بی‌کار نخواهید داشت. شما مردمی مؤمن و مسلمان هستید و فقر و عدم اشتغال و بی‌کاری برای مسلمانان و شیعه امیرالمؤمنین ^{رحمته‌علیه} ننگ است و....

سخنان من برای آن‌ها بسیار تازگی داشت و چنان پتکی بود که بر مغزو و اندیشه آن‌ها فرود می‌آمد تا آن‌ها را از کم‌تحرکی بیرون آورد و یا از خواب‌زدگی بیدار کند تا با جهان پیرامونی خود ارتباط بهتر و بیشتری برقرار سازد.

۷.اقامت در اقلید به حکم آیت‌الله‌العظمی بروجردی ^{رحمته‌علیه}
بعد از اتمام روضه بازار، آماده حرکت به شهر هم شدم. وقتی سوار ماشین شدم، جوانی خود را جلوی لاستیک‌های ماشین انداخت و گفت: اگر این آقای ابطحی به خارج از اقلیم برود، باید اول با ماشین از روی جنازه من عبور کند و بعد برود. ما نمی‌گذاریم این آقا سید برود و به هر قیمتی که شده، باید در اقلید بماند. خدا او را برای ما فرستاده او درمان‌کننده و همه بدبختی‌ها و گرفتاری‌های ماست. ما می‌رویم، قم و خانواده‌ا‌قا را می‌آوریم. آخر ما هم مسلمانیم و یک عالم دینی جوان و فعال می‌خواهیم که دردشناس باشد.

ادامه در صفحه بعد